

سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

محبت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

اليوم عملاً و لا حساب و غداً حساب و لا عمل. الآن جای سعی کردن و تلاش است و آنجا جای نشستن و دیدن محصول تلاش است و جای عمل کردن نیست. هرکاری می‌خواستی بکنی تا مرحله‌ای قبلش کردی و آنجا دیگر کار با خداست، یعنی خدا از قبل فراهم کرده، و گر نه خداوند کنزه به کسی نعمت نمی‌دهد و اینکه کنزه ندهد. بهشت ما درون خودماست. درش باز می‌شود. این همان فطرت است که از الآن در وجود ما هست و حقایق درون آن است. خدا یعنی این. خدا به وسیله آن فطرتی که به ما داده، در بهشت به ما نعمت می‌دهد، مرتب. توتی اکلها کلّ حين یاذن ربّها. هی می‌خورد و لذت می‌برد و صفا می‌کند دیگر لازم نیست تلاش کند. تلاشش را کرده و به مقصد رسیده. هوشمندی یا هوش جهانی، برنامه تکوینی است که خداوند تنظیم و تقدیر کرده، آن برنامه را برای رشد و تکامل و سعادت انسان. خَلَقْتُ الْاَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ. اشرف مخلوقات انسان است. و همه این مخلوقات، خلقتشان لغو نیست و هدفدار است و معنی دارد. هدفش کمال انسان است. ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند. یعنی دارند یک عملیات هوشمندانه و هوشیارانه انجام می‌دهند که این هوش مربوط به خداست و تعبیر می‌کنیم به هدایت و راهیابی موجودات عالم که گاهی در حیوانات بحث می‌کنند که یکی از راه‌های اثبات وجود خدا از ادله، هدایت و راهیابی است که غیر از نظم است. برهان نظم و برهان هدایت و راهیابی. که برهان دوم این است که موجودات عالم از کجا می‌دانند باید چه کنند و چگونه حرکت کنند و غذا بخورند و زندگی کنند؟ می‌گوئیم هدایت غریزی دارند. هدایت علم است. این علم از کجا آمده؟ که داده؟ هر علمی عالمی می‌خواهد و عالمش کیست و که این را به آنها منتقل کرده که اینها مسیر رشد و سعادتشان را به واسطه این علم طی می‌کنند و علومی دارند که حتی ما انسان‌ها که اشرف مخلوقات هستیم، نداریم و می‌رویم و از آنها درس می‌گیریم. به زندگی اینها نگاه می‌کنیم و یاد می‌گیریم از آنها. مثل درمان برخی دردها. اینها انتقال تجربی که ندارند که از پیشینیان و ... به آنها رسیده باشد. اگر از بدو تولد هم جدا زندگی کرده باشد، باز هم بلد است. در مورد جمادات هم این مسأله هست. ما سمیعیم و بصیریم و هوشیم با شما نامحرمان ما خامشیم.

و در مورد گیاهان هم هست. هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید. یعنی وقتی نگاه عمیق و دقیق و هوشیارانه به نباتات بکنی، می‌بینی اینها یک مسیر دقیق و علمی هدفدار و معنی دار را طی می‌کنند.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتر است معرفت کردگار

حالا این یک بحث دیگر است که تأثیر دعاء چیست و انسان می‌تواند با اراده‌اش در عالم خارج تأثیرگذار باشد. یک موقع انسان قبل از تکامل مورد بحث قرار می‌گیرد و یک موقع هم انسان بعد از تکامل مورد بحث قرار می‌گیرد. بعد از تکامل و به کمال رسیدن، دیگر همه عالم محل تأثیر پذیری انسان است و انسان مؤثر می‌شود و بقیه اثر. انسان می‌رود در مرتبه و مرحله علیت عالم. از زمان و زمین و مکان می‌گذرد و خارج می‌شود. بحث ما از جلسه قبل به مرحله باید‌ها و نبایدها رسید. بعد از اینکه دانستیم که مقصد ما کجاست و اجمالاً فهمیدیم که مسیر حرکت ما تا وصول به مقصد کجاست، به این می‌رسیم که باید چه کنیم و از کجا شروع کنیم، راه چیست؟ عرض شد که مقصد، ایمان و اخلاص و یقین است. منظور از ایمان، همان ایمان کامل است که متصل و منتهی به یقین و بهشت سعادت می‌شود و راه به پایان می‌رسد. مقصد آنجاست. اگر انسان رسید به جایی که ایمانش به حقتعالی و شناخت خودش کامل شد، خداشناسی کامل شد، ایمان قلبش کامل شد، چون ایمان مربوط به عقل و فکر نیست بلکه مربوط به قلب است و آن مرکز که اگر آنجا به باور رسید، انسان به مقصد رسیده و پرده‌های حجاب از روی فطرت کنار رفته و آنجا دیگر حقایقی برای انسان مکشوف می‌شود که قبلش اینها را نمی‌دیده و نمی‌فهمیده. همه جانش و تمام قوای وجودی‌اش مملو از معرفت و محبت و عشق می‌شود، حتی چشم و گوش و دست و زبان و تک تک سلول‌های بدنش، خدایی می‌شود و خدا باور. یعنی خدا در تمام سلول‌های بدنش وارد می‌شود. تأثیرش در ظاهر هم مشخص می‌شود و اگر کسی دیده بصیرت داشته باشد، آن نورانیت باطنی را در تک تک سلول‌های بدن این فرد می‌بیند. یعنی بدنش هم تغییر می‌کند و عوض می‌شود و با کسی که این نورانیت قلبی را ندارد، فرق دارد. پزشکی در آزمایشگاه تشخیص داده بود و وقتی نمونه‌ای از خون یکی از اولیاء خدا را پیش او برای آزمایش برده بودند، گفته بود که این خون یک خون عادی نیست. و ویژگی‌های خاصی دارد و گفته بودند مال اولیاء خداست. در دعای عرفه حضرت وقتی توحید را توضیح می‌دهند، می‌فرمایند من تمام وجودم شهادت می‌دهد به وحدانیت حق تعالی، حتی دندان‌ها و لثه‌هایم، تک تک اعضا و جوارحش را می‌شمارد و می‌فرماید که تک تک سلول‌های بدن من دارد گواهی و شهادت می‌دهد. فلذا می‌بینیم که جنازه برخی اولیاء خدا تا سال‌ها پس از مرگ سالم می‌ماند و اینها با مسائل علمی سازگاری ندارد، باید بعد از یکی دو روز بو بگیرد و کم کم متعفن شود و بپوسد و چیزی نباید بماند بعد

مدتی، بعد ۳۰ سال هم می‌شود اموات دیگری آنجا دفن کرد چون چیزی باقی نمانده، اما اولیاء خدا اینطور نیستند. فلذا گفته‌اند آن جاهایی که حتی احتمال می‌دهید امام زاده، یا ولی از اولیاء خدا هست، دست نزنید و بگذارید به همان حالت باقی بماند و برایش احترام قائل شوید و کسی حق نبش قبر حتی بعد از صدها سال ندارد، بحث به اینجا رسید که ایمان دو مرحله‌ای است، یک مرحله قطع علاقه از دنیا و مرحله دوم وصل علاقه به خدا. و این دو مرحله را باید از وصل علاقه به خدا شروع کرد. به هر مقداری که ما ارتباط با خدا برقرار می‌کنیم، ارتباطمان با غیر خدا کم می‌شود. الهی هب لی کمال الانقطاع الیک، یعنی آن انقطاعی از غیر خدا مطلوب است که همراه با اتصال به خدا باشد، نه بدون اتصال به خدا. چه باید کرد و از کجا باید شروع کرد؟ نفس اژدهاست او کی مرده است از غم بی‌آلتی افسرده است. از مبارزه با نفس باید شروع کرد و از قصد قربت در کارها و اعمال و زندگی و از توجه و یاد خدا باید شروع کرد، از دوری و فاصله گرفتن از غفلت خدا باید شروع کرد. باید تلاش کرد که یاد خدا را زنده نگه داریم. در تلقین به قلب، یاد خدا را به قلب تلقین کنید. تلقین بر دو قسم است، تلقین به عقل و تلقین به قلب. تلقین به عقل خوب نیست و اینکار همان است که بار منفی دارد، یعنی نگذاریم که عقل واقعیات را آنگونه که هست ببیند و غیر واقعیات را به عقل تلقین کنیم که واقعیات را نبیند. این فریب دادن است و کار شیطان است. اما بعد از اینکه عقل راه را پیدا کرد و مقصد را پیدا کرد و فهمید که تا به ایمان نرسیده به کمال نرسیده، تا یاد خدا را در قلبش زنده نکند، به آرامش نمی‌رسد. الا بذکر الله تطمئن القلوب. اگر عقل بدون تلقین به این رسید و این را طی کرد، با واقع بینی و بدون اینکه شیطان دخالت کند، کلاهش را قاضی کرد و وجدانش را حاکم کرد و تشخیص داد که با یاد خدا است که دلها آرام می‌گیرد و آرامش می‌گیرد انسان. خوب یاد خدا چجوری باید وارد در قلب شود که انسان به آرامش برسد؟ این را عقل فهمید، نوبت به تلقین به قلب است، خود عقل حالا به انسان می‌گوید که به قلبت یاد خدا را تلقین کن و در آن مرکز فرماندهی ضمیر ناخودآگاهت وارد کن، تا محبت پر خدا از دلت بیرون رود و غیر خدا در نظرت کوچک شود. این بزرگی خدا و کوچکی غیر خدا را باید هی به قلبت تلقین کنی. چطور وقتی یک بلا و مصیبتی که قابل توجه و بزرگ باشد، برایت پیش می‌آید، وقتی به آن کلمات آرام بخش موجود در کنون ذهنت و ضمیر ناخودآگاه روانت، مراجعه و توجه می‌کنی، می‌بینی که آرام می‌شوی. هرکسی برای خودش یک مکانیزم‌ها و روش‌های آرام بخشی در وجودش دارد. وقتی مصیبت و بلایی برایش پیش می‌آید از روش‌هایی استفاده می‌کند. حالا یا از روش‌های مادی استفاده می‌کند، مثلاً مسکن یا آرام بخش می‌خورد که وقتی خوابش برد، مصیبتش را فراموش می‌کند و بهش توجه ندارد. یک کسی یک آرام بخش‌های شناختی در آن مرکز ناخودآگاه روانش ذخیره کرده که گاهی به صورت کلمات خاصی است، دستورالعمل‌هایی هم روانشناسان می‌دهند که یک جمله را می‌گویند هی تکرار کن که تأثیرگذار هم هست و آرام می‌کند، منتهی آرام بخش‌ها با همدیگر فرق دارد، برخی مسکن هستند و تأثیرشان مقطعی و موقت است و اگر خیلی تأثیر داشته باشد تا آخر دنیاست. روانشناس‌ها جملات تیتربندی شده آرام بخش می‌دهند و روان پزشکان دارو می‌دهند، استفاده از اینها به صورت مقطعی و مسکن، حتماً لازم است. گاهی مصیبتی که بر ایمان پیش می‌آید، پناه به خوردن می‌بریم و آنهایی که چاق می‌شوند، خیلی‌هایشان اینطور است. بعضی به ورزش کردن پناه می‌برند. در مرحله کاربردی و اینکه چه باید کرد آمدم.

مکانیزم کار چیست؟ مشکلات ما در دنیا همین‌هاست دیگر. اگر بخواهیم ببینیم آیا کسی سعادتمند است یا نیست، ملاک مال و ثروت و خانه و امکانات که نیست، خیلی‌ها اینها را دارند اما در رنج و مصیبت‌اند و آرامش ندارند و خیلی‌ها بالعکس هستند. این آرامش کجاست و آرام‌کننده‌ها چی‌ها هستند؟ یک آرام‌کننده که قرآن می‌فرماید اَلَا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، یک آرام‌کننده‌هایی است که روان‌پزشکان می‌دهند که مورفین دارد و یک آرام بخش‌هایی است که رفیق بد می‌دهد، مثل سیگار و مواد مخدر و ... ، یک آرام‌کننده‌هایی که روان‌شناسان می‌دهند، مثل این جملات که یک شخص کفش نداشت و خیلی ناراحت بود، رفت که دعا کند تا خدا به او کفش بدهد، در راه به کسی رسید که پا ندارد، گفت خدایا شکر. حالا که کفش ندارم پا دارم، مهم نیست که کفش ندارم. این یک مکانیزم روان‌شناسانه است برای آرام بخشی. وقتی محرومیتی داری، می‌گویند، این را ببین و اینهمه نعمت‌هایی که داری را ببین که البته در روایات هم آمده و اسلام هم تأیید کرده، اما همه اینها به عنوان مسکن است. برخی‌شان به جاست و برخی بی‌جاست. مثل سیگار و مواد مخدر. یک سری مسکن‌ها اعتیادآور است و تأثیر تسکین و مخدر بودنش موقتی است، یا به این معنا که وقتی از مسکن استفاده کردی، بعد از مدتی خاصیت مسکن بودنش را از دست می‌دهد، اوائل تأثیر می‌گذارد و خوب است اما بعدها باید دوز بالاتر آن را مصرف کنی، تا اثر بگذارد و به آن معتاد می‌شوی و یک نیاز به نیازهای شما به صورت کاذب اضافه می‌شود و خاصیت مسکنی‌اش را هم از دست می‌دهد. موسیقی هم از این قبیل است. کسانی که برای آرام کردن اعصاب و روانشان به موسیقی پناه می‌برند. هر کدام از اینها جایگاه خودش را دارد و به طور کلی نمی‌شود گفت که یکی از اینها بد است. مثل تریاک، که برخی جاها خاصیت مسکنی و دارویی دارد. موسیقی هم همینطور، اگر کسی نیاز واقعی داشته باشد به موسیقی و درمانش با موسیقی باشد، مشکلی نیست، اما موسیقی نباید مثل غذا تبدیل شود به یک نیاز واقعی و غذای آنها که بدون آن زندگی نکنند. مشکل اینجاست. همانطور که دارو را سر خود نباید خورد، سراغ موسیقی و دستورالعمل‌های روان‌شناسانه هم سر خود نباید رفت. احتیاج به ولایت دارد. گاهی در دستورالعمل‌های روان‌شناسانه، کارهای خلاف شرع تجویز می‌کنند، نمی‌گویند کار خلاف شرع هیچ جایگاهی ندارد،

همان کارها، یک جاهایی جا دارد. مثلاً دروغ گفتن حرام است و خلاف شرعی، اما همین دروغ گفتن یک جاهایی جا دارد و لازم است اما اجازه ولایتی می‌خواهد و هر کسی قدرت تشخیص این را ندارد که اینجا مجاز است که دروغ بگویم یا نه. حق ندارد بدون مشورت و مجوز از مربی الهی، سر خود دروغ بگوید که هرج و مرج ایجاد می‌شود و خوب و بد قاطی می‌شود. نمی‌گوئیم که اینجا جا ندارد، یک جاهایی جا دارد و بعضی وقت‌ها واجب می‌شود، اما مهم این است که کی و کجا و با اجازه و ... باشد. کشتن آدم بد است اما دادگاه و قاضی دائم حکم قتل عده‌ای را می‌دهند و می‌کشند، اما آیا شما خودت می‌توانی تشخیص بدهی و کسی را بکشی؟! شما می‌توانی بگویی من تشخیص دادم که این آدم را باید بکشم؟! فرض کنیم تشخیص درست باشد و نظرت برای خودت محترم است، اما چه حقی داری که این را نسبت به دیگران اعمال کنی؟! در جمع داری زندگی می‌کنی، هرکسی به نتیجه برسد و کسی را بکشد، بلبشو می‌شود و جامعه دیگر جامعه نمی‌شود. موسیقی هم همینطور است، بعضی چیزها عمومی‌تر است اما اینطور نیست که اجازه نخواهد، مثل همین موسیقی و سیگار و ... حتی مواد مخدر زمانی در داروخانه‌ها به برخی داده می‌شد. گاهی کارشناس و با مجوز و با برنامه و زیر نظر تشخیص می‌دهد، این درست است، اما هرچه شما بگویی من عالمم و می‌دانم و مطمئنم، آیا مجوز می‌شود که اینکار را انجام دهی؟! این مسأله‌ای است که از آن تعبیر می‌شود به امامت. چرا گفته می‌شود که باید با اجازه امام عمل کرد؟ چرا آمده که، اما لو آن رجلاً صام نهاره و تام ليله، اگر کسی تمام روزها روزه داری و تمام شبها عبادت کند و حج جمع دهره، همه سال‌ها را حج برود و هرچه دارد و ندارد در راه خدا اتفاق کند، فتصوق بجمع ماله، و لم يعرف امام زمانه، اما امامش را نشناسد، حتی تکون جمیع اعماله بدلالته الیه، یعنی امام فرموده که نماز بخوان و روزه بگیرد و صدقه بده و ... که او انجام داده. اگر اینطور نباشد، فلم يعرف امام زمانه فیو الیه و تکون جمیع اعماله بدلالته، ما کان له علی الله صواب. هیچ صوابی نبوده و هیچ فایده و خاصیتی نداشته و هیچ رشدی نکرده، یعنی اصلاً در مسیر کمال و سعادت و رشدش حرکتی نکرده، مسأله امامت یک مسأله عقلایی است که هر جامعه‌ای باید امام داشته باشد، مقتدا داشته باشد که صلاحیت ولایت بر مردم را داشته باشد. اینکه چه کسی صلاحیت دارد یک بحثی است خودش. باید کسی باشد که مردم بتوانند به او اعتماد و اطمینان کنند و همه امور زندگی‌شان را به او واگذار کنند، چون همه اعمال ما می‌خواهد به واسطه راهنمایی و دلالت او باشد، پس ما باید بتوانیم تا این اندازه به او اعتماد کنیم و او باید حجت خدا باشد، از هر جهت، از هر جهت پاکیزه و طاهر باشد و باید معصوم باشد و راه را طی کرده باشد و نباید خلافی از او صادر شود که اعتماد مردم از او صلب شود، که این شخص صلاحیت ندارد که ولایت مردم را برعهده بگیرد. پس لزوم عصمت در امام ثابت می‌شود. این آرام‌بخش‌ها یک آرام‌بخش‌هایی است که به عنوان مسکن، بعضی‌هایشان خوب است، همانها هم با تشخیص کارشناس و نظر ولایتی است. گاهی ما سراغ روان‌شناس‌ها می‌رویم و از آرام‌بخش‌های روانشناسی هم استفاده می‌کنیم مثل تکنولوژی فکر و NLP و ... البته گاهی گوینده اینها رعایت ضوابط شرعی را نمی‌کنند و خودشان منبع و منشأ تحریک احساسات و عواطف دینی و روانی افراد هستند، یعنی خودشان کار را بدتر می‌کنند. مثلاً یک زن است و برای یک عده جوان عذب در اوج شهوت NLP اجرا می‌کند و آنها را آرام می‌کند، این چه آرام بخشی است؟! با آن چهره آراسته و پیراسته و ... آمده جلوی جوان‌ها و چشم‌های گرسنه عذب، می‌گوید نگران نباش و آرام باش!! نگاه به چهره خود او برای اینها شکنجه است. اینکه غذایی را به آنها نشان دهی و بویش به مشامشان برسد و گرسنه باشند، اما به آنها غذا ندهی و بگویی آرام باش، نگران نباش، مهم نیست، حالا اگر دستت به این غذا نرسید نرسید!! من تعجب می‌کنم از روان‌شناسانی که می‌آیند در این برنامه‌ها صحبت می‌کنند اما از این موضوع حرف نمی‌زنند که یکی از مهمترین عوامل تحریک اعصاب و روان جوان‌ها، بی بند و باری خانم‌هاست، که خیلی مهم است اما گفته نمی‌شود. این از باب روان‌شناسی است‌ها، هنوز به مسأله روح‌شناسی و آخری‌اش نرسیدیم، در همین بحث روان‌شناسی هم کمبود و کسری دارند و درست نمی‌فهمند. فکر می‌کنند اگر مردی به چهره آراسته زنی نگاه کرد لذت می‌برد، این غلط است، فقط تحریک می‌شود که لذت ببرد و جلوی لذت بردنش را گرفت، غذا را به او نشان دادی و نمی‌دهی بخورد، این شکنجه است و شما اسم این را گذاشتی لذت بردن؟! حالا ما بحث روان‌شناسی نداریم، گرچه روان‌شناسی هم خیلی مهم و لازم است. همین دستوری که اسلام داده که زن‌ها حجاب را رعایت کنند، به خاطر همین نکته روان‌شناسی است. البته یکی از مصالحش این است و مصالح متعددی دارد که قبلاً گفتیم. یکی دیگر از مهمترین آن این است که زن‌ها بی حرمت نشوند. حرام است یعنی حرمت دارد، آن خانم حرمت دارد، احترام دارد و حرمتش را باید حفظ کرد. نگاه نکن، مثل این است که شما وقتی می‌بینی در خانه‌ای باز است حق نداری بروی در ملک مردم، آن هم همینطور است و حریم دارد یک زن، یک ارزش و کمالاتی دارد که هرکس و ناکس حق نگاه کردن ندارد، نامحرم حق این را ندارد که ارزش‌های او را بشکند و احترام دارد او. حالا ورق برگشته و خانم‌ها به جای اینکه با پوشش احساس کنند که حرمتشان حفظ شده، احساس می‌کنند که در بند شده‌اند و آزادی‌شان گرفته شده و اسیر شدند، درحالی که اینطور نیست که خدا خواسته باشد اینها اسیر شوند و فکر می‌کنند مردها چون حجاب ندارند آزادند و آنها اسیرند، درحالی که مردها بی‌ارزشند و حریم ندارند یا خیلی کم است و زن‌ها ارزشمندند. دارد که زینت خانم‌ها پوشش و حجاب است و زینت مردها عقلشان است، که اگر عقل هم نداشتند به در هیچی نمی‌خورند. البته یک اشکالاتی به ذهن بعضی‌ها می‌رسد که می‌شود کاری کرد که مردها اینقدر تحریک نشوند که اذیت نشوند. می‌گویند بی بند و باری را گسترش دهیم که زن‌ها از چشم مردها بیفتند، این را هم که خودتان می‌فهمید که این کار درست نیست که

برای اینکه مردها از شر زن‌ها راحت شوند و به محض نگاه کردن خانم‌ها تحریک نشوند که تأثیر منفی روی اعصابشان نگذارد، ببائیم زن‌ها را بطور کلی از ارزش ساقط کنیم و از چشم مردها بیاندازیم که دیگر وقتی مردها نگاه می‌کنند برایشان فرقی نکند که خانم است یا آقا یا دیوار و درخت و ... است و همه را یک جور ببینند. در خارج همینطور است، مردها همینطوری که به مردهای دیگر نگاه می‌کنند و حرف می‌زنند، همانطور هم به زن‌ها نگاه می‌کنند. اصلاً انگار نه انگار این زن است و موهای زیبا دارد و ... آنجا زن‌ها به یک معنا می‌گویند آزاد شدیم، نه این بی ارزش شدن است. مثل این است که شما یک گوهر ارزشی دارید، هی به آن نگاه می‌کنند و ممکن است که دزد ببرد، با چکش خوردش کنی که کسی سمت آن نیاد!! تو این را از ارزش انداختی که اول راه حلی که برای مشکل جنسی به ذهن بعضی می‌آید این است که می‌گویند زن‌ها را بی ارزش کن، البته این از زورگویی مردهاست که از حماقت زن‌ها استفاده می‌کنند و خودشان را راحت می‌کنند، درحالی که اسلام دستورالعملی که داده این است که زن‌ها پوششان را حفظ کنند و مردها چشمشان را حفظ کنند. می‌گوید در خانه‌ات را ببند که هرکسی هوس نکند بیاید داخل و دزدی کند و تحریکش نکن برای دزدی. این همه مفاسد در جامعه که همان آسیب‌های روانی است و ما بهداشت روانی نداریم، در خارج حداقل از این جهت بهداشت روانی دارند که زن‌ها بی ارزش شده‌اند و مردها اذیت نمی‌شوند اما از جهت دیگر زن‌ها اذیت می‌شوند. اما اینجا این بهداشت نیست، از یک جهت زن‌ها هنوز در چشم مردها ارزشمندند و از جهت دیگر عده‌ای می‌آیند و از این ارزشمندی سوء استفاده می‌کنند و خودشان را به رخ مردها می‌کشند، اینجوری درست نیست، همه ضرر می‌کنند یا یک طرفه‌اش کنند که همه آزاد شوند مثل غرب و حرمت‌ها و حریم و ارزش‌ها کاملاً از بین برود، یا اینکه کاملاً رعایت کنند تا تحریک کننده نباشند و بی ارزش نشوند زن‌ها. آزاد بودن زن‌ها و ارزشمند بودن در چشم مردها، با همدیگر جمع نمی‌شود، یعنی خدا انسان‌ها را جوری خلق نکرده که این دو را بشود با هم جمع کرد. خدا این را جوری قرار داده که وسیله‌ای برای امتحان زن‌ها باشد که معلوم شود که کدام‌شان عفیف و فهمیده‌اند و درک این مصالح و مفاسد را دارند و کدام‌شان نیستند. ولی آنچه ما سفارش می‌کنیم این است که اینجوری نمی‌شود و این درست نیست و در جامعه اسلامی همه باید رعایت کنند و هیچ کس حق آسیب رساندن به دیگری را ندارد، نباید ضربه بزند و یا کسی را شکنجه دهد. زن‌های بی بند و بار دارند مردها را شکنجه می‌دهد و زندگی‌ها را از هم می‌پاشوند. مردها در بیرون خانه چشمشان به اینها می‌افتد و در خانه نسبت به زن خودشان دلسرد می‌شوند، این مردم آزاری نیست؟! در جامعه اسلامی کسی حق مردم آزاری ندارد. اگر روان‌شناسان اینها را بفهمند که اینها مردم آزاری و شکنجه است و آرامش نیست. اما آن آرامشی که هم در دنیا کاربرد دارد و هم بعد مرگ و در آخرش به درد می‌خورد همان است که در قرآن آمده، الا بذکر الله تطمئن القلوب. حالا شما ببینید آن کسانی که به شما راه‌های آرامش مثل موسیقی را پیشنهاد می‌کنند و حتی می‌گویند موسیقی اسلامی! یا مثل سیگار و مواد مخدر، یا مثل روان‌پزشکان، البته روان‌پزشکان برای مریض‌ها دارو می‌دهند و کارشان درست و به جاست و خیلی‌ها باید دارو مصرف کنند و نمی‌کنند و خیال می‌کنند آرام شدن به این است که سراغ ما بیایند و ما ذکر به آنها بدهیم و اگر ما بهشان بگوئیم برو سراغ فلان دکتر و فلان دارو را مصرف کن، می‌گویند نشد و این جور در نمی‌آید!! این مسأله چه باید کرد و باید‌ها و نبایدها بحث مهمی است. در این جامعه‌ها، با این وضعیت که عرض کردم و این تحریکات که وجود دارد، بدون دارو کم کسی پیدا می‌شود که بتواند دوام بیاورد، یا باید در جامعه نباشد یا باید داروهای کم‌کننده تحریک و حساسیت مصرف کنند. یک موقع شما زودرنج و حساس هستی و با کوچکترین حرفی رنجیده خاطر می‌شود، در مسأله تحریک جنسی هم همینطور است و البته در سنین پائین تر تحریک بیشتر است، وقتی عوامل تحریک کننده در جامعه زیاد است و رعایت قوانین شرعی نمی‌شود، شما هر طرف نگاه کنی تحریک می‌شوی، از صبح تا شب این چه اعصابی باید باشد که هی تحریک شود و گرسنه هم باشد، یک آدم گرسنه را بیاور در خیابان که تماشاش پر است از کبابی و قنادی و کله پزی و ... است! همینطور چشمش آزاد باشد و هی به این و آن بیفتد و حق خوردن هم ندارد. این فقط به مجردها اختصاص ندارد و متأهل‌ها هم همینطور هستند، بحث تنوع طلبی مطرح می‌شود. این اعصاب چه جوری باید سالم باشد و روان‌شناسان چرا راجع به این بحث نمی‌کنند؟! جوان‌هایی که با وضعیت ناجور می‌آیند و در خیابان و خانم‌ها تحریک می‌شوند. مسیر خدا را طی کردن اعصاب و صبر و استقامت می‌خواهد و تحمل فشار. شما اگر اعصاب را با نگاه در این جامعه داغون کردی و دارو کم‌کننده و کنترل‌کننده هم مصرف نکردی، چه می‌شود؟! به نظر ما می‌رسد که اینها برای کسی که می‌خواهد مسیر خدا را طی کند، خیلی مهم است. یک چیزهای دیگری است که از عهده ما خارج است مثل آلودگی هوا ... کجا در قدیم اولیاء خدا با آلودگی هوا راه خدا را طی کرده‌اند؟! این آلودگی هوا روی سیستم تعقل و فهم ما و اعصاب و روان ما اثر می‌گذارد و اینها باید درست شود. فلذات کار و پیمودن راه خدا در عالم دنیا، هی دارد مشکل تر می‌شود. فلذا گاهی لازم است انسان هجرت کند، از جایی که نمی‌گذارند مسیر را طی کنی. خوب به یک معنا این دنیا طلبی است، جواب این است که نعم العون الدنیا علی الآخرته. که گفته که دنیا بد است. دنیا خوب کمکی است برای آخرت. برای کجا می‌خواهی دنیایت را درست کنی؟ برای آخرت. دنیایی برای دنیا را نمی‌خواهی، از مفاسد دنیا، برای آخرت هجرت می‌کنی. در قرآن آمده روز قیامت عده‌ای گویند، نشد و نتوانستیم و نشد. در جواب آمده، ألم تکن ارض الله واسعه، وسعت نداشت زمین که هجرت می‌کردید و می‌رفتید به جایی که بشود. یا اقداماتی کنیم که بشود، فلذا امر به معروف و نهی از منکر برای

همین جاهاست. کسانی که سر راه رشد و تکامل بشر مانع ایجاد می کنند و نمی گذارند و لطمه و ضربه می کنند، به اقتصاد و اعصاب و روان مردم و بهداشت جسمی و آلودگی و ... امر به معروف و نهی از منکر جا پیدا می کند منتهی ولی می خواهد که زیر نظر او عمل شود و هرکسی سر خود در آن وارد نشود که امرش دائر بین واجب و حرام است. اگر به جا انجام شود واجب و اگر بی جا انجام شود حرام است. حال هرکسی به فکر خودش باشد و ببیند چه باید بکند. مرحله اول آموزش است، این را باید یاد بگیرید که بدن و جسم و اعصاب مهم است. اگر اعصاب شما خراب شود و انرژی و نیروی اعصابی تان تحلیل رود، مغز و فکرت کار نمی کند، خوب و بد را درست تشخیص نمی دهی و عقلت از کار می افتد. عقل ما هنوز مجرد نشده و وصل به اعصاب و روان مان است، وصل به سیستم مغز ماست و جسم ماست. هنوز به آن مرحله نرسیدیم که منهای مغز و اعصاب و روان بتوانیم فکر و عمل کنیم. فعلاً باید با همین ابزارها کار کنیم. پس این ابزارها را باید حفظ کنیم، این مرکب را باید سالم نگهداریم. برخی مربیان مدرسه می پرسند که برای بچه ها در مدرسه چه کنیم. جواب این است که کاری کنید که اینها راه و رسم درست زندگی کردن را یاد بگیرند و جوری زندگی کنند که اعصاب و روان اینها سالم بماند و غذا خوردن یاد بگیرند، خوابیدن را یاد بگیرند، ورزش کردن و ... که چیزهایی است که مربوط به عالم دنیاست. مسائل طبی و پزشکی را آموزش دهید به بچه ها. دردها و مشکلات جسمی شان را بگویند و مطرح کنند و اینها خیلی مهم است. خیلی از کسانی که در جامعه هستند مبتلا به انگل هستند البته الآن به خاطر مسائل بهداشتی کم تر شده، این انگل مواد غذایی بدنشان را می کشد و شما همیشه خسته و کسل و افسرده و پرخاشگری، با دارو و درمان و پیشگیری مشکلات حل می شود. باید بروید دنبال این چیزها. تا یک سنی فقط باید به این مسائل برسید که جسم و اعصاب و روان سالمی داشته باشید. اگر بچه ها یاد بگیرند که چجوری زندگی کنند تا اعصاب و روان سالمی داشته باشند، وقتش که برسد، یک کلمه حرف چنان در قلب و جان آنها نفوذ می کند و کارش را انجام می دهد و آنها به اعلی درجه می رساند. قالب گرفتاری های ما گرفتاری های دنیایی و اعصاب است. بیشتر بیماری های جسمی ما هم مال اعصاب است، که با مصرف داروی اعصاب آنها هم برطرف می شود. مشکلات اجتماعی ما، گرفتاری های مسئولین سطح بالا و اغلب به خاطر مشکلات اعصاب و روان است. متخصصانی وارد هستند وقتی نگاه می کنند می فهمند که این آقا اعصابش خراب است و حالا پستی هم دارد، تحت تأثیر فشارهای عصبی اش دارد تصمیمی می گیرد و با فکر و تعقل و مصلحت اندیشی نیست. از کمبودها و مشکلات گذشته و سوء تغذیه بوده، با قرص و دارو و درمان حل می شود. بسیاری از معضلات اخلاقی مردم جامعه ما از مشکلات اعصاب و روان است و باید مراجعه کنند به پزشک اعصاب و روان، بسیاری از طلاق ها از همین است. و باید به پزشک اعصاب و روان مراجعه کنند به جای دادگاه و طلاق، به جای وکیل تسخیری، پزشک تسخیری بگیرند برایشان!! جامعه ما جامعه ای شده که بدون دارو نمی شود زندگی کرد، اینقدر مشکلات و استرس ها زیاد شده، بدون دارو نمی شود زندگی طبیعی داشت. همه خانواده باید زیر نظر روانپزشک باشد و مشکلاتشان را تحت نظر او حل کنند، به این مسأله توجه داشته باشید، به مسأله اعصاب و روان. فقط خواب و خوراک مهم نیست. اینها تا حل نشود، سراغ بحث دیگری نرویم بهتر است. اینهمه بحث کردیم و از خدا و پیغمبر و بهشت و ... گفتیم، آخرش می بینم در خود شماها معضلات و مسائلی است و می گوئید که شما نگفتید. غافل از اینکه شما مریضید و مشکل دارید. البته دکتر خوب هم کم پیدا می شود، باید پیدا کرد دکتري که کارشناس باشد و بشود به او اعتماد کرد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين